

بررسی رکن روانی در تسبیب

میثم ویسی^۱، زهرا حبیبی^{*}، میثم نعمت‌اللهی^۲

چکیده:

در خصوص اینکه عنصر مادی تسبیب می‌بایست ناشی از فعل باشد یا ترک فعل، مسلم است که در هر دو حالت امکان‌پذیر است. تسبیب با فعل که قطعاً امکان‌پذیر است و در ترک فعل نیز در صورتی می‌توان تارک فعل را به دلیل مرگ یا صدمه جسمانی که به دیگری وارد شده است مسئول دانست که این نتیجه از ترک فعل ناشی شده باشد. بنابراین در صورت وجود یک عامل مستقل دیگر که مرگ یا آسیب قابل استناد به وی باشد تارک فعل را نمی‌توان مسئول نتیجه حاصله دانست. در این راستا "قانون خودداری از کمک به مصدومین و دفع مخاطرات جانبی" را باید لحاظ دانست. وجود عنصر روانی لازم نیز در سببیت شرط مسئول شناخته شدن فعل یا ترک فعل است در واقع فرد متهم می‌بایست نتیجه مورد تمایل و نظر نهایی وی را خواسته باشد این شرط نشان می‌دهد که هرچند با توجه به بحث امکان محکوم کردن تارک فعل به ارتکاب عمدی قتل یا ایراد صدمات بدنی در حقوق ایران وجود دارد و این امر به طور کلی منتفی نیست لیکن در عمل اثبات اینکه تارک فعل سهل انگاری و تقصیر نکرده بلکه قصد و خواسته قطعی وی از ترک فعل رسیدن به نتیجه مورد نظر بوده است و در نتیجه عمد محسوب کردن رفتار مرتکب، بسیار مشکل خواهد بود در بسیاری از موارد، تارک فعل تنها به ارتکاب جرایم غیر عمدی علیه اشخاص (شبه عمد و خطای محض) محکوم می‌گردد. و در اکثر موارد عنصر روانی لازم برای جرم عمدی در خصوص ترک فعل اثبات نشده و حکم به ارتکاب جنایت غیر عمدی داده می‌شود و البته در این تحقیق به بررسی جرایمی که تقصیر در آنها چه به نحو تسبیب و چه مباشرت مفروض فرض گردیده است، می‌پردازیم.

واژگان کلیدی: رکن روانی، تسبیب، اجتماع اسباب، قصد محرمانه، تقصیر.

۱- نویسنده و مسئول: دانشجوی دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی، گروه حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرکرد

۲ دکتری حقوق جزا و جرم‌شناسی، گروه حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرکرد. Habibiz@gmail.com

تسبیب در جنایات همواره یکی از مسائل پیچیده حقوق کیفری و البته مدنی بوده و هست و تعاریف متعددی در این باب از فقها ارائه شده است که در نهایت به این جمع‌بندی در تعریف فقها می‌رسیم که سبب همراه با واسطه باعث خسارت یا جنایت می‌شود و اگر نباشد و عدم باشد، عدم دیگری (جنایت یا خسارت) لازم می‌آید و تعاریفی در این مضمون به کرات در فقه دیده می‌شود در قانون مجازات اسلامی در مواد ۱۴۴ و ۱۴۵ قانون مجازات اسلامی، توجه به رکن روانی جنایت و قصد مجرمانه دارد. که در جرایم عمدی عبارت است از خواستن قطعی و منجز فعل مجرمانه و یا اراده آگاهانه بر رفتار مجرمانه با یقین بر خواستن و حصول نتیجه مجرمانه که به رکن روانی جنایت بر می‌گردد. در خصوص اینکه عنصر مادی تسبیب ناشی از فعل است یا ترک فعل؟! مسلم است که در هر دو حالت امکان پذیر است در فعل که به کرات در کلام حقوق‌دانان و البته قانون مجازات دیده می‌شود، مانند جایی که فرد با گذاشتن سنگ بر سر چاهی سبب سقوط دیگری به چاه می‌شود. در ترک فعل نیز آنجایی که نتیجه، از ترک فعل سبب، ناشی شده باشد و عامل مستقل و مؤثر باشد تارک مسئول جنایت یا خسارت است مانند جایی که شیر ندادن مادر به طفل سبب هلاکت وی می‌شود (قیاسی، ۱۳۷۵) و در مواردی که بیان شده رد پای تسبیب را هم در جرائم عمدی و هم غیرعمدی می‌توان دید پس هم در جنایت که رکن روانی بعلاوه رکن مادی فعل شده است و هم آن‌هایی که رکن مادی ترک فعلی دارند چه عمدی و چه غیر عمدی که شامل شبهه عمدی و خطای محض هست تسبیب قابل تحقق است. عامداً فی فعله عامداً فی قصده، ملاکی است که تسبیب را در قلمرو و عمدی یا غیرعمدی قرار می‌دهد. سهل‌انگاری‌های وی در معنای وسیع، گرچه رکن روانی‌اش مخدوش است اما سبب تقصیراش به مسئولیت جزائی نزدیک می‌شود و به عقیده اکثریت حقوق‌دانان هرگاه مرتکب، قصد مجرمانه یا خطای جزایی وجود نداشته باشد را نمی‌توان تحت تعقیب و مجازات قرار داد در هر محاکمه کیفری باید ثابت شود که مجرم عمداً یا در نتیجه بی‌احتیاطی یا بی‌مبالاتی مرتکب عملی شده است که قانوناً ممنوع بوده است. به بیان دیگر عنصر معنوی رابطه روانی است که بین مجرم و اعمال ارتكابی وجود دارد (امین کلیبر، ۱۳۹۴).

البته، در جنایت به تسبیب احراز نوعی تقصیر ضروری است و بدون آن مسئولیتی متوجه فرد نخواهد بود؛ در حالی که در جنایاتی که با مباشرت انجام می‌شود؛ نیاز به احراز تقصیر نیست. از همین رو، ماده ۵۱۶ «قانون مجازات اسلامی»، مصوب سال ۱۳۹۲، اشعار می‌دارد، «هرگاه کسی چیزی را در مکانی مانند دیوار یا بالکن ملک خود که قرار دادن اشیا در آن جایز نیست قرار دهد و در اثر حوادث پیش‌بینی نشده به معبر عام و یا ملک دیگری بیفتد و موجب صدمه یا خسارت شود ضمان متفی است، مگر آن که آن را، طوری گذاشته باشد که نوعاً مستعد صدمه یا خسارت باشد».

۲- رکن روانی

رکن روانی عبارت است از: «فعل و انفعال ذهنی مغایر با قوانین جزایی». (آزمایش، سید علی، جزوه درس حقوق جزای عمومی). منظور از رکن روانی آن است منظور از رکن روانی آن است که مرتکب، عملی که طبق قانون، جرم شناخته شده است با قصد مجرمانه انجام داده و یا آنکه در ارتکاب آن عمل مرتکب تقصیر جزایی شده باشد منشا این قصد یا تقصیر اراده آزاد مرتکب است. از این رو بعضی از نویسندگان رکن روانی را، اراده ارتکاب + قصد مجرمانه (در جرایم عمدی) یا خطا (در جرایم غیر عمدی) دانسته‌اند. آگاهی و جهل مرتکب، نیز بخشی از عناصر قصد و تقصیر را تشکیل می‌دهد (محسنی، ۱۳۷۵). از این رو رکن روانی دارای چهار عنصر است.

۱-۲- اراده:

در لغت اراده واژه‌ای تازی است که از ریشه (رود) گرفته شده است و به معنی اختیار، طلب، میل و نیت می‌باشد و در فارسی به معنی خواستن و جستن است. اراده قوه نفسانی مدرکی است که با تصور اهداف معین و ابزارهای مناسب آن ادراک، جلوه گر می‌شود. سؤالی که قابل طرح است آیا اراده از عناصر رکن روانی است؟ پاسخ به این سؤال دشوار است. اکثر حقوق دانان این حوزه، محل بحث از اراده را رکن روانی جرم دانسته‌اند. به عقیده نگارنده‌گان، اراده به معنای توانایی خواستن و رکن روانی به معنای فعل انفعال ذهنی خاص مرتکب است. از این رو اراده نه بخشی از رکن روانی؛ بلکه مقدمه آن است. فعل و انفعال ذهنی عمد یا تقصیر، تنها در ذهن شخص مرید قابل تصور است. و از همین رو کارکرد اراده در حقوق انتساب رفتار به علت فاعلی آن است (خالقی و رجب، ۱۳۹۲).

۲-۲- علم و آگاهی

علم و آگاهی یک حالت و کیفیت نفسانی است که نشانگر پیوند و رابطه انسان با دنیای بیرون است. منظور از آگاهی در حقوق، معرفت فاعل، هم به ماهیت و پیامدهای رفتار مجرمانه، و هم به نامشروع بودن آن است، علم و آگاهی در مقابل جهل قرار دارد. منظور از جهل یا اشتباه وضعیت کامل روانی مرتکب است، که یا نسبت به حکم هیچ اطلاعی ندارد و یا برداشت ذهنی وی با واقعیت انطباق ندارد. جهل حکمی خارج از بحث حکم روانی است. اما در مواردی جهل حکمی رافع مسئولیت کیفری است. ماده ۱۵۵ ق.م.ا بیان می‌دارد جعل به حکم مانع از مجازات مرتکب نیست، مگر اینکه تحصیل علم عادتاً برای وی ممکن نباشد یا جهل به حکم شرعاً عذر محسوب شود. از سوی دیگر وجود جهل موضوعی، در جرایم عمدی با منتفی کردن عنصر روانی جرم، باعث غیر مجرمانه بودن رفتار می‌گردد (خالقی و رجب، ۱۳۹۲).

۳-۲- قصد

متعلق قصد گاه رفتار است گاه نتیجه. قصدی که به رفتار تعلق می‌گیرد را سوءنیت عام می‌نامند. لذا سوءنیت عام، را می‌توان قدر مشترک تمام جرایم عمدی دانست و قصد خاص، همان خواستن نتیجه در جرایم مقید است (خالقی و رجب، ۱۳۹۲).

۴-۲- تقصیر

تقصیر، رکن روانی مورد نیاز در جرایم غیر عمدی است. به موجب ماده ۱۴۵ ق.م.ا.تحقق جرایم غیر عمدی منوط به احراز تقصیر مرتکب است. فعل و انفعال ذهنی سرزنش‌پذیر که در حالت تقصیر رخ می‌دهد، عبارت است از «عدم تفکر متعارف» لذا تقصیر طیف گسترده‌ای از رفتارها شامل می‌شود (حاجی‌نوری، ۱۳۸۹). تبصره ماده ۱۴۵ ق.م.ا. تقصیر را اعم از بی‌احتیاطی، بی‌مبالاتی می‌داند که مسامحه، غفلت، عدم مهارت، عدم رعایت نظامات دولتی و مانند آنها حسب مورد از مصادیق بی‌احتیاطی و بی‌مبالاتی است. مهم‌ترین مسئله که باید به آن توجه نمود آن است که باید میان رفتار سرزنش‌پذیر مرتکب و نتیجه حاصله، رابطه‌ی سببیت (یا رابطه استنادی) برقرار شود.

۲-۴-۱- معیار تقصیر

معیار تشخیص تقصیر در حقوق ایران، به رغم وجود واژگان متعدد و غیر ضروری در این زمینه، نسبتاً ساده است. در جرایم غیر عمدی یا شخص باید وقوع را پیش‌بینی می‌کرده و خطر بالقوه را درک کرده و از آن اجتناب می‌نمود یا اگر پیش‌بینی کرده بدان توجه ننموده است. در هر دو صورت، صرف اینکه انسان متعارف را قادر به پیش‌بینی نتیجه رفتار مرتکب و تأثیر آن در وقوع زیان بدانیم، به منزله ارتکاب تقصیر از سوی مرتکب است. به عبارت دیگر «آنچه باید تشخیص داده شود این است که آیا عمل انجام شده در زمان و مکان معین تحت شرایط خاص قابل پیش‌بینی بوده است یا نه؟».

در واقع واژه‌هایی مانند بی‌احتیاطی، بی‌مبالاتی، عدم مهارت و عدم رعایت نظامات دولتی جملگی از یک وضع روانی حکایت می‌کنند و آن هم پیش‌بینی واقعه‌ای است که مرتکب می‌توانست با اندکی دور اندیشی از آن اجتناب کند. در این خصوص گفته شده است «در جایی که چند حادثه پیش از ورود ضرر رخ داده است آنها که به تقصیر مرتکب مربوط می‌شود قابل پیش‌بینی است». البته مسلم است که معیار قابلیت پیش‌بینی، معیاری نوعی و «داوری انسانی آگاه و متعارف است در شرایطی که حادثه رخ داده» با این حال به نظر می‌رسد حتی اگر مرتکب عملاً نتیجه را پیش‌بینی نموده اما نسبت به آن بی‌توجه بوده باشد نیز، تفاوتی در تحقق عنصر تقصیر ایجاد نشود. بنابراین «چنانچه نتوان خسارت معینی را از عمل معینی پیش‌بینی کرد، یا اگر رفتار خواننده در پرتوی آنچه پیش‌بینی کرده یا می‌توانسته پیش‌بینی کند، انجام پذیر باشد (و البته ورود ضرر در قلمروی انتظار او گنجد باشد) در واقع خطایی رخ نداده است». بر این اساس «هرگاه زیانی به طور عادی قابل پیش‌بینی باشد کافی است زیان دیده ثابت کند که با توجه به سیر طبیعی و متعارف امور چنین زیانی از عمل خواننده قابل پیش‌بینی است و هر شخص متعارفی توان پیش‌بینی آن را دارد، حتی آگه خواننده آن را

پیش‌بینی نکرده باشد. لیکن اگر زیان استثنایی باشد و به طور متعارف و طبیعی نتوان وقوع آن را حدس زد، زیان دیده باید ثابت کند که خواننده به علت اطلاع از شرایط خاص او، قادر به پیش‌بینی زیان وار آمده بوده است». پس باید به این نکته توجه داشت که اگر مرتکب به هر دلیل، ورای تصور انسان متعارف، عملاً نتیجه را پیش‌بینی کرده باشد نیز، مقصر محسوب می‌شود (شیری، ۱۳۹۷). به‌عنوان مثال اگر شخصی در مکانی که معمولاً انسانی از آن عبور نمی‌کند چاهی بکند، اما خود او به دلایلی احتمال بدهد که شخص یا اشخاصی از آن محل عبور کند و با این حال به نصب علائم هشدار دهنده همت نگمارد، مقصر محسوب می‌شود. اگر چه بر اساس معیار قابلیت پیش‌بینی توسط انسان متعارف، تقصیری متوجه او نباشد. بنابر این در مواردی که شخص مرتکب احتمال زیان را پیش‌بینی کرده باشد، معیار تشخیص تقصیر شخصی خواهد بود.

نکته حائز اهمیت دیگر آنکه اگر پیش‌بینی مرتکب از وقوع نتیجه زیانبار، توأم با یقین به وقوع نتیجه باشد، (با توجه به قسمت اخیر ماده ۱۴۴ و پذیرش قصد تبعی در صورت علم مرتکب به وقوع نتیجه) حالت روانی او عمد خواهد بود و نه تقصیر.

«می‌توان گفت در اینجا «خواستن» در مفهومی که عرفاً راجع به جرایم عمدی عنوان شد وجود ندارد» اما «هرگاه خطا آنچنان قابل پیش‌بینی و روشن است که می‌توان این گونه جرایم را اگر نه عمد به شکل متعارف آن، لااقل در حکم عمد تلقی کرد». مرحوم دکتر کاتوزیان نیز با تأکی بر لزوم تفکیک میان درجات پیش‌بینی نتایج زیانبار بیان می‌دارد «کاری که مرتکب به قطع می‌داند به ورود ضرر منتهی می‌شود تقصیر عمد و یا در حکم آن است؛ و ارتکاب کاری که احتمال صدمه‌زدن به دیگران کم بیش زیاد است و باید کاهلی و تقصیر به شمار آید». از همین رو در تبصره ماده ۲۹۲ ق.م.ا رفتار بی پروایانه مرتکب را اگر چه متوجه مجنی علیه خاص نیست، و اگر چه رفتار ماهیتاً خطای محض محسوب می‌شود، به موجب آگاهی و توجه مرتکب به نتایج حتمی رفتار، جنایت عمدی تلقی می‌نماید. اما به نظر می‌رسد اعمال معیار قابلیت پیش‌بینی نتیجه برای تشخیص همه مصادیق تقصیر ناکافی باشد. در برخی مصادیق صرف رفتار نامشروع یا غیر مجاز است که تقصیر محسوب می‌شود، اعم از اینکه بتوان وقوع نتیجه زیانبار را از ارتکاب آن پیش‌بینی نمود یا خیر.

۳- نقش رکن روانی در دیدگاه سببیت واقعی

این نظریه ابتدا در آثار نویسنده اتریش، به نام گلاس یافته شده است. این نظریه دارای ویژگی از جمله: الف) معیار روشن و سادگی اجرا (ب) گسترده وسیع اسباب (ج) جلوه مادی و موضوعی داشتن و ایراداتی مانند نقص معیار - دامنه وسیع اسباب و افراط در توجه به جلوه مادی بر آن وارد است (طاهری نسب، ۱۳۸۹).

۴- نقش رکن روانی در تحدید دامنه مسئولیت

رکن روانی تنها در صورتی قادر به تحدید دامنه مسئولیت است که مسئولیت بر مبنای عنصر تقصیر (اعم از عمد یا غیر عمد) استوار باشد. بنابراین لازمه اعمال دیدگاه برابری اسباب (در نگاه سنتی آن)، پذیرش جز حیاتی مسئولیت مبتنی بر تقصیر است.

چرا که عدم اِبتنای مسئولیت بر عنصر تقصیر، به منزله پذیرش مسئولیت به صرف برقراری رابطه سببیت است. از این رو هارت و هونوره به نحوی دقیق دیدگاه برابری اسباب را چنین توصیف کرده‌اند: «پذیرش این نظریه مستلزم طراحی نظریه‌های بسیار پیچیده‌ای از تقصیر و فعل عدوانی است تا مانع از توسعه مسئولیت به خارج از مرزهای مجاز و عادلانه آن بشود». توضیح آنکه در مسئولیت بدون تقصیر، آنچه حائز اهمیت است «انتساب ضرر به بار آمده به فعالیت مسئول است نه تقصیر او». به عبارت دیگر صرف وجود رابطه سببیت برای تحمیل مسئولیت کافی است. بنابراین هیچ مانعی برای مسئول دانستن تمام عواملی که به موجب این نظریه، سبب معرفی شده‌اند باقی نمی‌ماند (طاهری نسب، ۱۳۸۹).

می‌دانیم که رویکرد نظام کیفری ایران در بحث جنایات، با توجه به پذیرش جنایات خطای محض، مسئولیتی مبنی بر تقصیر نیست. از این رو عناصر رکن روانی از جمله عمد و تقصیر، نقشی در تحدید دامنه مسئولیت ندارد، بلکه تنها نوع مسئولیت را تعیین می‌کنند. بنابراین به کارگیری نظریه برابری اسباب در نظام کیفری ایران، با رویکرد سنتی آن، عملاً ناممکن است. توضیح آنکه بر اساس معیار نظریه برابری اسباب با طیف بسیار گسترده‌ای از اسباب مواجه‌ایم که ضرورتاً مورد توجه قانون‌گذار نیستند. بر مبنای این نظریه در شکل سنتی آن تحدید این اسباب وظیفه معیار سببیت نیست. بلکه پس از آن باید با توسل به سایر ارکان متشکله جرم یعنی رکن روانی و رکن نامشروع بودن، به تعیین عامل مسئول پرداخت. بی آنکه این ارکان تأثیری در رکن اول یعنی رابطه سببیت داشته باشند. بر این اساس فرض کنید الف با شخصی تصادف نموده که جراحت ساده‌ای ایجاد می‌کند. شخص به بیمارستان منتقل می‌شود. ب که پزشک است اشتبهاً دارویی مرگبار تجویز می‌کند. ج که پرستار است با علم و آگاهی کامل نسبت به کشنده بودن دارو و با قصد قتل شخص مجروح، دارو را در اختیار او قرار می‌دهد.

مطابق معیار نظریه برابری اسباب و ماده ۵۰۶ ق.م.ا هر عاملی که «در صورت فقدان رفتار او جنایت حاصل نمی‌شود. در مثال فوق اگر رفتار الف نبود شخص به بیمارستان منتقل نمی‌شود تا تحت درمان قرار بگیرد و اتفاقات بعدی حادث شود، و اگر رفتار ب نبود امکان دسترسی به داروی مرگبار وجود نمی‌داشت و اگر رفتار ج نبود دارو در اختیار بیمار قرار نمی‌گرفت. حال همانگونه که نظریه برابری اسباب پیشنهاد می‌کند (بعد از تعیین تکلیف مسئله سببیت و بستن پرونده آن) به سراغ ارکان دیگر مسئولیت می‌رویم. رکن روانی در اینجا هیچکس را از دایره مسئولیت خارج نمی‌کند بلکه تنها نوع مسئولیت را تعیین می‌نماید. بر این اساس قتل نسبت به الف خطای محض یا شبه عمد، نسبت به ب شبه عمد و نسبت به ج عمد است و از آنجاکه هر سه اسباب وقوع نتیجه معرفی شده‌اند شرکای در جنایت محسوب می‌شوند! پر واضح است که رویکرد مذکور، به رغم مطابقت با ظاهر ماده ۵۰۶ ق.م.ا، مورد پذیرش قانون‌گذاری ایران نیست. به‌عنوان نمونه می‌توان به تبصره ۱ ماده ۴۹۶ اشاره کرد: «... هرگاه مریض یا پرستار بداند که دستور اشتباه است و موجب

صدمه و تلف می‌شود و با وجود این به دستور عمل کند، پزشک ضامن نیست بلکه صدمه یا خسارت مستند به خود مریض یا پرستار است.»

بنابر آنچه گفته شد دو دلیل روشن برای عدم امکان اعمال نظریه برابری اسباب در رویکرد سنتی آن وجود دارد. نخست آنکه مبنای مسئولیت در نظام حقوقی ایران مبتنی بر تقصیر نبوده و دوم آنکه بر خلاف مبانی دیدگاه برابری اسباب، کارکرد اسباب حائل در قوانین ایران به رسمیت شناخته شده است. پس در این گفتار دانستیم تنها نظریه‌ای که از اختلاط با نمونه‌های مربوط به تقصیر و عنصر معنوی اجتناب کرده است در نظام حقوقی ایران مورد پذیرش نبوده و قابل اعمال نیست. همانطور که ذکر شد، قانون‌گذار در قانون مجازات اسلامی (بر خلاف مبانی نظریه برابری اسباب در رویکرد سنتی آن) علاوه بر پذیرش کارکرد اسباب حائل، بر بر نقش آفرینی رکن روانی در بحث استناد و تعیین سبب مؤثر قانونی صحه گذارده است. بنابراین کارکرد معیار نظریه برابری اسباب در حقوق کیفری ایران، مشابه آنچه در مورد نظام کامن لا توضیح داده شد، تعیین تمام اسباب واقعی ایست که در وقوع نتیجه نقش داشته‌اند. بر این اساس، اگرچه پزشک و پرستار در تبصره ۱ ماده ۴۹۶، هر دو به موجب معیار نظریه برابری اسباب و ماده ۵۰۶، سبب واقعی صدمه و تلف محسوب می‌شوند، با این حال معیارهایی وجود دارد که بر اساس آن، تنها پرستار سبب قانونی تلف محسوب می‌گردد. بنابراین نحوه صحیح خوانش و فهم سایر مواد مرتبط به بحث سببیت در قانون مجازات اسلامی به ویژه فصل موجبات ضمان، اینگونه است که پس از اعمال معیار ماده ۵۰۶ و تعیین اسباب واقعی وقوع نتیجه، بر اساس سایر معیارهای موجود، به تعیین سبب مؤثر قانونی می‌پردازیم. فی‌المثل در ماده ۴۹۹ ق.م.ا شخص ترساننده و شخص فرار کننده، هر دو اسباب واقعی صدمه‌اند، اما تنها ترساننده سبب قانونی صدمه محسوب می‌شود. به همین ترتیب در قسمت اخیر ماده ۵۰۲ ق.م.ا شخص پرت شده و علل قهری، اسباب واقعی حادثه‌اند، اما نتیجه تنها مستند به علل قهری است. (علل قهری سبب قانونی نتیجه محسوب می‌شوند). همچنین در ماده ۵۰۴ ق.م.ا راننده و مجنی علیه، هر دو اسباب واقعی تلف وارده‌اند اما نتیجه تنها به خود مجنی علیه منتسب است. (مجنی علیه سبب قانونی حادثه است). به این ترتیب با کارکرد نظریه برابری اسباب در قانون مجازات اسلامی و مفهوم سبب واقعی و سبب قانونی آشنا شدیم. دانستیم که هر سبب قانونی، سبب واقعی نتیجه نیز هست، حال آنکه بسیاری از اسباب واقعی مورد توجه قانون‌گذار نیستند. معیار تشخیص اسباب واقعی را شرح دادیم و دانستیم که رکن روانی در این تشخیص بی‌تأثیر است.

۵- نقش رکن روانی در دیدگاه سبب متعارف

پیدایش این دیدگاه به قرن نوزدهم و آثار فیلسوف آلمانی یوهان فول کریس برمی‌گردد. از این رو نظریه سبب متعارف، سبب متعارف، همه عوامل منطقی نظریه برابری اسباب را می‌پذیرد ولی باور دارد که یکی یا برخی از عوامل برای حصر سبب‌های قانونی گزینش شود (خالقی و رجب، ۱۳۹۲).

دیدگاه سبب متعارف عناصر رکن روانی را در جهت شناسایی اسباب قانونی به کار می‌گیرد. اگر عناصر رکن روانی را در قصد نتیجه یا علم به وقوع نتیجه در جرایم عمدی، و ارتکاب تقصیر در جرایم غیر عمدی خلاصه کنیم، رویکردهای مختلف نظریه سبب متعارف، نسبت‌های مشخصی با این مفاهیم برقرار می‌کنند. پیش‌تر گفتیم قابلیت پیش‌بینی نتیجه در نظریه سبب متعارف به این معناست که هر آنچه بر اساس سیر متعارف امور، احتمال ورود آن در سلسله اسباب می‌رود، به رفتار مرتکب نسبت داده می‌شود و متعاقباً نتیجه حاصل از این دست رویدادها منتسب به اوست. حال باید دانست آیا تنها رویدادهایی که متهم عملاً آنها را پیش‌بینی نموده است به فعل او افزوده می‌شود یا رویدادهایی که او باید پیش‌بینی می‌نمود نیز واجد این وصف‌اند. لذا معیارهای رویکرد قابلیت پیش‌بینی ضرر سه نوع هستند که عبارتند از: (۱) - رویکرد شخصی و رکن روانی (۲) - رویکرد نوعی است (۳) - رویکرد مختلط و رکن روانی (نوربها، ۱۳۹۱).

۶- تجزیه و تحلیل و بررسی رکن روانی در سببیت از منظر حقوق کیفری ایران

رکن روانی فعل و انفعالات سرزنش پذیر ذهن آدمی است که در قالب‌های گوناگون نمود می‌یابد و اصولاً یکی از ارکان متشکله جرم محسوب می‌شود. در عمده‌ی آثار حقوقی از چهار عنصر اراده، آگاهی، قصد و تقصیر، به‌عنوان عناصر رکن روانی یاد شده است. با این حال عنصر اراده، به معنای توانایی و ظرف خواستن، از آنجا که متضمن هیچ نوع فعل و انفعال در ذهن مرتکب نیست از این حیطه خارج است و به‌عنوان عاملی که رفتار را به علت فاعلی آن منتسب می‌کند در رکن مادی جرم بحث می‌شود. همچنین باید گفت کیفیات ذهنی، قابل حصر در مورد مذکور نیست. عواملی نظیر امکان پیش‌بینی و مسائل مربوط به عنصر رضایت، به نحوی با رکن روانی در ارتباط‌اند. با این حال می‌توان جهت سهولت امر، عمده مفاهیم مرتبط با رکن روانی را در دو دست قصد و تقصیر گنجانند که به موجب مواد ۱۴۴ و ۱۴۵ ق.م.ا یکی از عناصر روانی جرایم غیر عمد را تشکیل می‌دهد. عنصر آگاهی نیز به‌عنوان بخشی از ساختار متشکله عناصر قصد و تقصیر قابل بررسی است. چنانچه در جرایم عمدی علم مرتکب به موضوع رفتار ضروری است و در جرایم غیر عمد نیز تقصیر ماهیتاً عبارت است از جهل مرتکب، آنجا که انتظار آگاهی از او می‌رود، و یا عدم توجه و التفات مرتکب به آگاهی خویش نسبت به احتمال وقوع نتیجه زیانبار. نکته اساسی در خصوص رکن روانی در حقوق ایران آن است که این رکن، در جنایات علیه نفس و مادون آن، (که عمده مباحث مربوط به سببیت در ارتباط با این نوع جرایم مطرح می‌گردد) از ارکان جرم محسوب نشده و رکن روانی در این جرایم تنها عهده دارد تعیین نوع جنایت است. بنا بر تعریف رایج، سببیت در حقوق کیفری، رابطه‌ای است که رفتار مرتکب را با نتیجه زیان بار پیوند می‌دهد. این پیوندگاه با جلوه‌های محسوس و مادی همراه است.

مانند آنکه مرتکب تیری شلیک کند و مجنی علیه را از پای درآورد. بی‌گمان نظاره‌گر و حقوق‌دان شلیک کننده را سبب مرگ مجنی علیه می‌دانند. اما گاه این رابطه فاقد عناصر مادی و رویت‌پذیر بوده و یا این عناصر کمک چندانی به تشخیص سبب قانونی نمی‌کنند. مانند آنکه شخصی دیگری را اغوا نماید که به نقطه‌ای

شلیک کند و خود، انسانی را در آن محل قرار داده باشد. اگرچه در این مثال نظاره‌گر همچنان شلیک کننده ناآگاه را سبب مرگ مجنی علیه می‌پندارد، از منظر حقوق دان، وضع به ترتیب دیگری است. بر این اساس تعریف سببیت به پیوند مادی میان رفتار و نتیجه زیانبار، تعریف در خور دانش و حقوق نیست! «سببیت در حقوق کیفری پیوند مجموعه‌ای از عناصر مادی و روانی با نتیجه مجرمانه است، به نحوی که این عناصر، سبب قانونی را از میان اسباب واقعی متعدّد معین می‌سازد». اگر چه این تعریف مفاهیم دیگری است، به موجب جامعیت آن نسبت به مصادیقی که از دامنه شمول تعریف نخست خارج‌اند، و به جهت مطابقت با واقعیت‌های حقوقی بر آن رجحان دارد. دیدگاه سبب واقعی ثمره رویکرد فلسفی در حوزه دانش حقوق است و به همین خاطر اعمال آن تنها به ترتیبی میسر است که با اقتضات عالم حقوق هم‌خوانی داشته باشد. به موجب معیار ساده این دیدگاه، هر عاملی در صورت فقدان آن، نتیجه آن‌گونه که رخ داده است حاصل نشود، سبب آن می‌گردد. بر این اساس برای تشخیص هر یک از اسباب یک واقعه کافی است زنجیره وقایع را بدون حضور آن عامل فرض کنیم. چنانچه در این فرض نتایج کماکان حاصل شود، منطقاً عامل مذکور در زمره اسبابی که نتیجه را رقم زده‌اند قرار نمی‌گیرد. اما چنانچه فرض وقوع نتیجه در صورت حذف آن عامل ناممکن باشد، می‌توان به وجود رابطه سببیت میان عامل و وقوع نتیجه اذعان داشت. یکی از نتایج اعمال چنین ضابطه‌ای آن است که در این دیدگاه، مفهوم سبب حائل هیچ‌گاه موضوعیت نمی‌یابد. چرا که بنابر معیار، هیچ عاملی رابطه سببیت را میان عوامل دیگر و وقوع نتیجه قطع نمی‌کند. به فرض اگر پزشک اشتباهاً دارویی تجویز کند و پرستار با علم به اشتباه پزشک و عامداً، دارو را به بیمار تزریق کند، پزشک همان قدر سبب مرگ محسوب می‌گردد که پرستار سبب آن است. چرا که در صورت فقدان رفتار هر کدام از عوامل، نتیجه آن‌گونه که رخ داده است حادث نمی‌شد. به این ترتیب دامنه اسباب در این دیدگاه بسیار وسیع‌تر از آن است که اقتضات عالم حقوق می‌طلبد. در پاسخ به این نقصان، نظریه پردازان این دیدگاه، ارکان دیگر مسئولیت و از آن جمله رکن روانی را عهده دار تحدید دامنه مسئولیت قلمداد کرده‌اند. بر این اساس پس از آنکه تعداد بی‌شماری از اسباب در نتیجه اعمال نظریه سبب واقعی معرفی گردید، عواملی که فاقد عنصر روانی ضروری برای ارتکاب جرم‌اند کنار گذاشته شده و اسبابی که از این حیث واجد ویژگی‌های روان مد نظر قانون‌گذار هستند به‌عنوان مجرم معرفی خواهند شد. دیدگاه سبب واقعی همان‌طور که از عنوان آن بر می‌آید، تنها دیدگاهی است که عناصر رکن روانی در ساختار آن جایگاهی ندارند. تعریف بدوی سببیت که آن مفهوم را رابطه مادی میان رفتار و وقوع نتیجه معرفی می‌کند و در آثار و تألیفات حقوق دانان ایرانی پر طرفدار است، تنها در ساختار دیدگاه سبب واقعی معنای صحیح می‌یابد (نوربها، ۱۳۹۶).

با این حال به نظر می‌رسد این دسته از مؤلفان به عدم امکان اتخاذ این دیدگاه نسبت به مقوله سببیت در حقوق کیفری ایران التفات نداشته‌اند. نخست به آن دلیل که اعمال دیدگاه سبب واقعی متضمن اتکای یک نظام حقوقی بر مسئولیت مبتنی بر تقصیر (به عبارت صحیح‌تر مبتنی بر رکن روانی) است تا از این طریق

دامنه وسیع اسبابی که خروجی دستگاه سبب واقعی است را در دامنه معقول مسئولیت قرار دهد. حال آنکه عدم ابتدای مسئولیت بر رکن روانی در خصوص جنایات در قانون مجازات اسلامی، و همچنین در مباحث مربوط به مسئولیت مدنی عملاً امکان اعمال چنین نظریه‌ای را در حقوق ایران منتفی می‌کند. دوم آنکه قانون‌گذار در جای جای قانون مجازات اسلامی تلویحاً و صراحتاً به موضوعیت مفهوم سبب حائل و امکان قطع زنجیره سببیت صحه گذارده است. اساس بحث از سبب اقوا و مباشر اقوا نیز بر همین مفهوم تکیه دارد. تبصره ماده ۴۹۶ و اذعان به قطع زنجیره سببیت در اثر آگاهی پرستار به اشتباه پزشک نمونه بارز موضوعیت سبب حائل در قانون مجازات اسلامی است. عدم امکان اعمال بی‌قید و شرط دیدگاه سبب واقعی، از اهمیت این دیدگاه نمی‌کاهد. این نظریه در واقع پایه و اساس سایر نظریات سببیت را تشکیل می‌دهد. به این نحو که موضوع مطالعه و بررسی آن نظریات را به اسباب واقعی منحصر می‌کند. به عبارت دیگر آنچه در این دیدگاه سبب محسوب نشود، به طور قطع در سایر نظریات نیز سبب نخواهد بود. با این ترتیب احراز سببیت واقعی، مقدمه بحث از سببیت قانونی محسوب می‌شود. این رویکردی است که نظام حقوقی کامن لا اتخاذ کرده است. از این رو در دعاوی مربوطه بیش از هر چیز باید ثابت شود که اگر رفتار متهم نبود، زیان در زمان و به کیفیتی که رخ داده واقع نمی‌شد. پس از آن سایر نظریات سببیت عهده دار تعیین سبب قانونی از میان اسباب واقعی موجود می‌گردند. از لحاظ نظری می‌توان مبنای مشابهی را در نظام حقوق کیفری ایران پیشنهاد کرد. ماده ۵۰۶ ق.م.ا اگر چه ریشه در نصوص فقهی دارد، ضابطه‌ای را ارائه می‌دهد که عیناً با معیار دیدگاه سبب واقعی همسو است. این ماده در مقام تعریف تسبیب بیان می‌دارد «تسبیب در جنایت آن است که کسی سبب تلف شدن یا مصدومیت دیگری را فراهم کند و خود مستقیماً مرتکب جنایت نشود، به طوری که در صورت فقدان رفتار او جنایت حاصل نمی‌شد مانند آنکه چاهی بکند و کسی در آن بیفتد و آسیب ببیند».

دلالت ظاهر ماده بر انحصار این ضابطه در مورد تسبیب، و نه مباشرت، خللی به امکان تعمیم آن به جمیع مصادیق سببیت به معنای اعم آن، وارد نمی‌آورد، چرا که این ضابطه بی‌نیاز از ذکر، همواره در مورد مباشر صادق است. فرض حدوث نتیجه با حذف عامل مباشر ناممکن است. به عبارت دیگر مباشر به‌عنوان علت تامه نتیجه، همواره در زمره اسباب واقعی قرار داشته و نیازی به باز شناسی آن از غیر اسباب نیست.

به این ترتیب و به موجب ماده ۵۰۶ ق.م.ا گام نخست در آراستن آرای قضایی به تعلیل در پرونده‌های مربوط به سببیت آن است که مجموع عواملی که در صورت فقدانشان نتیجه حاصل نمی‌شد را به‌عنوان اسباب واقعی دخیل در حدوث نتیجه احصاء کرده، آنگاه با اتکا به سایر ضوابط عرفی و حقوقی، به تشخیص اسباب مورد نظر قانون‌گذار همت گمارند. این ضوابط عرفی و حقوقی گاه در قالب نظریات سببیت عرضه می‌شوند و گاه به دلایلی نظیر پیچیدگی بحث و وجود فروع فراوان فاقد چنین انسجامی هستند. با این حال دو ویژگی مشترک برای این دسته از ضوابط قابل طرح است: نخست آنکه هر یک، در پی کشف اسبابی هستند که دارای اهمیت قانونی بوده و از این حیث از مرزهای فلسفی دیدگاه سبب واقعی عبور کرده و با موازین عرفی در

می‌آمیزند. بنابراین این می‌توان مجموع این دو دسته را دیدگاه سبب قانونی نامید. این به معنای وجود تعارض میان رویکردهای دیدگاه سبب قانونی با دیدگاه سبب واقعی نیست. بلکه دیدگاه سبب قانونی، گامی است که پس از اعمال دیدگاه سبب واقعی برداشته می‌شود. از این منظر سبب قانونی اخصّ از سبب واقعی بوده و نسبت این دو دیدگاه عموم و خصوص من وجه است. بنابراین هر سبب قانونی لزوماً از اسباب واقعی حدوث نتیجه نیز محسوب می‌شود، در حالی که بسیاری از اسباب واقعی، در دیدگاه سبب قانونی فاقد اهمیت‌اند. اشتراک دوم آن است که هر دو رویکرد نسبت به سبب قانونی، ناگزیر از اختلاط با عناصر رکن روانی بوده و در کشف سبب مدّ نظر قانون‌گذار به نحوی از این عناصر بهره می‌گیرند. برای هر یک از می‌توان مزایا و نقص‌هایی را بر شمرد. اعمال رویکرد نخست به لحاظ قاعده‌مندی، مقوله سببیت را از آنارشیسم تفسیری می‌رهاند. در این رویکرد از یک سو اسباب واقعی وارد یک دستگاه نظری شده و از سوی دیگر بسته به قواعد حاکم بر آن نظریه، اسباب قانونی معین می‌شوند. وحدت معیار اعمال شده در هر پرونده، از صدور احکام متفاوت در پرونده‌های مشابه جلوگیری کرده و از این منظر اعمال این رویکرد در تأمین سطح بالاتری از عدالت نیز حائز اهمیت است. همچنین در چنین رویکردی احتمال خطای قضایی، غرض ورزی یا اعمال سلیقه شخصی دادرس و مقام قضایی به کمترین میزان رسیده و تا حدّی به سهولت امر قضاوت می‌انجامد. چرا که ساختار نظریه، و نه مقام قضایی، عهده‌دار تشخیص اسباب قانونی است و دادرس تنها وظیفه دارد معیار نظریه را در هر پرونده اعمال، و نتیجه را استخراج نماید.

با این حال یقیناً ایرادات مهمی متوجه این رویکرد است که غالب نظام‌های حقوقی و قوانین مدون از اتخاذ یک یا چند نظریه مشخص در مورد سببیت اجتناب کرده و نهایتاً به درج اشاراتی که نشانگر گرایش آن نظام یا قانون مدون به یک نظریه است بسنده می‌کند. عمده ایرادت وارده بر نظرات سببیت، به "زوایای نهان" و فروض پیچیده سببیت مربوط است. در جهان واقع یا انتزاع، همواره فروض ویژه‌ای قابل تحقق یا فرض است که اعمال ضوابط یک نظریه در آن خصوص ناممکن بوده یا به نتایج نامعقولی منتهی می‌شود. این فروض بنیان نظری یک دیدگاه را زیر سوال می‌برد. به جرأت می‌توان گفت نظریه‌ای وجود ندارد که اعمال آن هیچ‌گاه در زوایای نهان و فروض پیچیده سببیت به بن بست نرسیده باشد. به همین دلیل است که تمایل شدیدی به اتخاذ رویکرد دوم در خصوص سببیت قانونی در میان حقوق دانان، به ویژه حقوق دانان ایرانی وجود دارد. در رویکرد دوم مقام قضایی (یا هیئت منصفه) با استعانت از عرف و عقل سلیم عهده دار تشخیص اسباب قانونی است. انعطاف این رویکرد عرفی که فاقد یک ساختار مشخص است، موجب می‌شود در فروض دشوار، گرفتار قواعد دست پا گیر نشده و با التفات به شرایط ویژه هر پرونده، رأی مقتضی صادر نماید. این رویکرد به جای اتخاذ یک معیار واحد، متشکل از مجموعه‌ای از ضوابط عرفی است که هر یک در فروض ویژه‌ای کارایی می‌یابد. برخی از این ضوابط از پیش شناخته شده و برخی با مذاقه در شیوه قضاوت‌های علی عرف قابل استنباد است.

با این حال اتخاذ رویکرد عرفی در سببیت قانونی نیست با انتقاداتی همراه است. مهمترین نقص این رویکرد آن است که در برخی فروض شاید هیچ‌گاه نتوان در مورد استنباط نظر عرف به اجماع رسید. به خصوص آنکه هر نظر و سلیقه‌ای در رجحان استنباط خود تنها به خود عرف استناد می‌کند. تلاش برای استخراج قواعد حاکم بر قضاوت عرف می‌تواند تا حدی این مشکل را مرتفع سازد. به عبارت دیگر این کافی نیست که دادرس در مقام تشخیص سبب قانونی به درک عرفی از مفهوم سببیت استناد کند بلکه لازم است علت این استنباط را بر اساس قواعد حاکم بر قضاوت عرف بازگو نماید. اما کدام یک از دو رویکرد فوق، با احتساب مزیت‌ها و نقص‌ها، بیشتر مناسب اعمال است و رویکرد حاکم بر نظام حقوق کیفری ایران کدام است؟ به عقیده صاحب نظران، قانون‌گذار در قانون مجازات اسلامی در مورد سببیت، پیرو هیچ مکتب و نظریه ویژه‌ای نبوده و به بیان یک سری قواعد عرفی در این خصوص بسنده کرده است. با این حال از نظر نگارنده، این عقیده نه مناسب‌ترین راه حل موجود است و نه مبنای قانون‌گذار را در قانون مجازات اسلامی به درستی منعکس می‌کند. لا اقل می‌توان مدعی شد آنچه در این نوشتار به‌عنوان مناسب‌ترین رویکرد معرفی می‌گردد، تا حد زیادی با مبنای قانون‌گذار قابل تطابق است: مهم‌ترین نقصی که در مورد اعمال نظریات سببیت، جهت تشخیص اسباب قانونی بیان شد، به زوایای نهان و فروض اشاره دارد که اعمال معیار نظریه در آن مصادیق ناممکن بوده یا به نتایج نامعقول می‌انجامد. نظریه سبب متعارف نیز، که به عقیده نگارنده کارآمدترین نظریه در خصوص سببیت بوده و همسو با رویکرد قانون مجازات اسلامی در بسیاری از مواد فصل موجبات ضمان است، از این قاعده مستثنی نیست. اما بررسی‌های انجام شده در این پژوهش نشان می‌دهد اعمال قاعده نظریه سبب متعارف در فروض اجتماع یگانه عامل انسانی با سایر عوامل طبیعی، همواره نتایج مناسبی به همراه دارد. دلیل آن است که این فروض هیچ‌گاه با پیچیدگی‌های نظری مربوط به فروض اجتماع اسباب متعدد انسانی مواجه نبوده و زوایای نهان سببیت پیش پای نظریه نمی‌گذارد. مواد ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۲۱، ۵۲۲ قانون مجازات اسلامی نیز در فروض اجتماعی سبب انسانی و سایر اسباب طبیعی ابتدای خود بر مبنای این دیدگاه را نشان داده است. در مقابل، مصادیق اجتماع اسباب انسانی متعدد، همواره با فروض جدید و پیچیده‌ای مواجه می‌شود که پیش‌بینی و تعیین تکلیف آن فروض در ساختار یک نظریه از پیش طراحی شده ناممکن است. دلیل آن است که درک عرفی از مفهوم سببیت، بر خلاف ضوابط حاکم بر نظریات سببیت، همواره قائل به نوعی تدرج و نسبیت در شدت تأثیر عناصر روانی و مادی ایست که قضاوت خود را در کشف سبب قانونی بر آن عناصر بنا می‌نهد. از این رو گاه پیش‌دوری‌های نظریات سببیت را که مبتنی بر قواعد خشک و غیرقابل انعطاف است، با موازین عرفی سرزنش‌پذیری، که لاجرم با مفهوم سببیت در آمیخته، منطبق نمی‌داند. بر این اساس باید تعیین تکلیف سبب قانونی در فروض اجتماع اسباب متعدد انسانی را یک‌سره به ضوابط عرفی فاقد ساختار خشک نظریات سببیت سپرد. با این حال کشف و استخراج حداکثری قواعد حاکم بر قضاوت‌های عرفی می‌تواند تا حدودی از عوارض اعمال این رویکرد بکاهد و باب اعمال

سلیقه‌های شخصی را مسدود کند. همانطور که گفته شد می‌توان مهم‌ترین دیدگاه در رویکرد نخست نسبت به سببیت قانونی، که مناسب برای اعمال در فروض اجتماع عامل انسانی و سایر عوامل طبیعی است را دیدگاه سبب متعارف دانست. این دیدگاه که از اساس مبتنی بر عناصر رکن روانی است، بیشترین تطابق را با موازین عرفی سببیت قانونی داشته و می‌توان آن را پر طرفدارترین نظریه از جهت کثرت استعمال در نظام‌های حقوقی کشورهای مختلف دانست. دلیل دیگر اهمیت دیدگاه سبب متعارف آن است که مبانی آن به طرز تأمل بر انگیزه‌ای با برخی متون فقهی مرتبط با بحث سببیت، به تعاقب آن مواد قانون مجازات اسلامی در فصل موجبات زمان قابل انطباق است. بر اساس دیدگاه سبب متعارف، پس از آن که مشخص شد در صورت فقدان عامل نتیجه حاصل نمی‌شود و از این حیث آن عامل از اسباب واقعی حدوث نتیجه محسوب می‌شود، باید احراز شود، نتیجه بر مبنای سیر متعارف و طبیعی امور، در اثر سلسله اسبابی که مرتکب به راه انداخته حاصل شده است. منطقاً زمانی می‌توان تأثیر عوامل را بر مبنای سیر متعارف و طبیعی امور دانست که نتیجه حاصله در نتیجه آن رفتار قابل پیش‌بینی باشد. بر این اساس معیار نوعی نظریه سبب متعارف، یک کیفیت روانی، یعنی قابلیت پیش‌بینی نتیجه است و پیوند ناگسستنی با مفهوم تقصیر دارد. در واقع قابلیت پیش‌بینی نتیجه مهمترین معیار تشخیص تقصیر نیز هست. چنانکه می‌توان گفت تقصیر عبارت است از رفتاری که مرتکب موظف به پیش‌بینی نتیجه زیانبار آن بوده و آن را پیش‌بینی نکرده است، و یا رغم پیش‌بینی نتیجه، نسبت به آنچه توجه لازم را مبذول نداشته است. در این مفهوم ضابطه اساسی نظریه سبب متعارف همان عنصر تقصیر است. در بسیاری از متون فقهی نیز به نقش عنصر تقصیر در باب تسبیب اشاره شد و اساساً تحقق تسبیب را منوط به احراز تقصیر مرتکب دانسته‌اند در واقع عنصر تقصیر اماره‌ای است که پیوند میان رفتار و نتیجه را در ذهن انسان برقرار می‌نماید. به همین دلیل است که در متون فقهی بحث از اشتراط تقصیر تنها به تسبیب اختصاص داشته و مصادیق مباشرت را در بر نمی‌گیرد. چرا که پیوند مادی میان رفتار و وقوع نتیجه در مباشرت به حدی ملموس است که ذهن را از توسل به عناصر رکن روانی در درک این پیوند بی‌نیاز می‌نماید. در حالی که چنین تفکیکی میان صدمات مستقیم و غیر مستقیم در نظریه سبب متعارف به چشم نمی‌خورد. جمع میان مبانی این دیدگاه، در بستر نظریه سبب متعارف و آنچه از متون پراکنده فقهی به دست می‌آورد چنین است: هرگاه شخص رفتاری انجام دهد که بنابر سیر عادی امور و رخ دادهای طبیعی که قابل پیش‌بینی باشد، به نتیجه زیانبار می‌انجامد، سبب قانونی حادثه محسوب می‌گردد و هرگاه عامل طبیعی غیر قابل پیش‌بینی در زنجیره اسباب وارد گردد، نتیجه منتسب به همان عامل است. با این شرط که زیان حاصله، نتیجه بلا واسطه رفتار مرتکب نبوده و او مباشرت در حدوث نتیجه نداشته باشد. بر این اساس چنانچه شخصی در ملک خود یا در مکان مجاز آتشی بی‌افروزد که غالباً به جایی سرایت نمی‌کند، اما اتفاقاً به جای دیگر سرایت نماید و موجب خسارت و صدمه گردد اگرچه آن شخص از اسباب واقعی نتیجه است، بنابر معیار نظریه سبب متعارف، سبب قانونی آن محسوب نشده و در نتیجه مستند به عوامل طبیعی است و چنانچه سرایت آتش مثلاً به دلیل

وزش باد قابل پیش‌بینی باشد، آتش افروز سبب قانونی نتیجه محسوب می‌شود. در مقابل چنانچه شخصی بی‌آنکه مرتکب تقصیری شده باشد، تیری شلیک کند و اتفاقاً به کسی برخورد نماید، نمی‌توان با استناد به اینکه زیان حاصله قابل پیش‌بینی نیست، وجود رابطه سببیت را میان رفتار مرتکب و وقوع نتیجه نفع کرد. چرا که اعمال معیار قابلیت پیش‌بینی، منحصر به فروض تسبیب و زیان‌های با واسطه بوده، در مورد مصادیق مباشرت که سببیت در آن با جلوه‌های مادی و محسوس همراه است، کارایی ندارد. نباید تصور کرد اتکای معیار دیدگاه سبب متعارف بر عناصر روانی، تنها به عنصر تقصیر منحصر است. عنصر قصد نیز به دو صورت در معیار دیدگاه سبب متعارف تجلی می‌یابد. بر این اساس هرگاه قابلیت پیش‌بینی زیان به یقین وقوع آن، نزد خود عامل انسانی بدل شود، نتیجه منتسب به او خواهد بود، اگرچه بر اساس معیار نوعی این نتیجه قابل پیش‌بینی نبوده باشد. در اینصورت تفاوتی نمی‌کند خود مرتکب به واقعه نتیجه را قصد کرده باشد یا نه. به عنوان مثال اگر شخصی به هر دلیل از سقوط بهمن اطلاع حاصل کرده و دیگری را در معرض آن قرار دهد، سبب قانونی زیان وارده خواهد بود، اگر چه نوعاً پیش‌بینی چنین حادثه‌ایی از توان انسان متعارف خارج باشد.

این فرض در واقع مبین ارزش قصد تبعی در ارزیابی‌های علی است. باید متذکر شد این فرض نیز منصرف از مصادیق مباشرت است بنابراین اگر شخص بدون اطلاع از بیماری قلبی دیگری بدون قصد قتل، به او سیلی بزند و در اثر این اقدام، آن شخص فوت نماید، فقدان این کیفیت روانی تأثیر در سببیت مرتکب در وقوع مرگ ندارد، بلکه تنها در تعیین نوع جنایت مؤثر است. دلیل آن است که بهره‌گیری از عناصر رکن روانی در رابطه سببیت، منحصر به فروضی است که جلوه‌های مادی موجود برای درک برقراری این رابطه ناکافی باشد.

جلوه دیگر عنصر قصد در معیار دیدگاه سبب متعارف آنجاست که مرتکب نتیجه را قصد کرده و نتیجه آن گونه که او قصد کرده رخ داده باشد، هرچند بر اساس سیر عادی امور وقوع نتیجه آن به صورت بسیار بعید جلوه کند. بر این اساس اگر شخص بی‌آنکه سقوط بهمن نوعاً قابل پیش‌بینی بوده بی‌آنکه خود او عملاً آن را پیش‌بینی کرده باشد، اما با قصد قتل، شخصی را در معرض آن قرار دهد، و از قضا بهمن سقوط کرده و قتل رخ داده باشد، سبباً سبب قانونی جنایت محسوب می‌گردد (اگر چه اثبات آن بسیار دشوار باشد). این امر به دلیل قاعده‌ایی است که بیان می‌دارد: «نتایج قصد شده، هرگز خیلی دور نیستند». در واقع درون مایه نظریه سبب متعارف آن است که سیطره آدمی بر سلسله اسباب بعد از خود را مبنای مسئولیت او به عنوان سبب قانونی قرار دهد. این سیطره گاه با جلوه‌های قابل رؤیت و مادی همراه است و گاه ارزش سببی عناصر روانی جایگزین آن می‌گردد. توجه توأمان به این دو جلوه از عناصر سببیتی قانونی موجب شده است نتایج حاصل از اعمال این دیدگاه تا حد زیادی به قضاوت‌های سببی عرف هم‌خوانی داشته باشد (شیری، ۱۳۹۷). با این حال چنانکه پیش‌تر ذکر شد این مطلوبیت منوط به انحصار بحث در گستره کارآمدی این دیدگاه است. ورود به فروض اجتماع اسباب متعدد انسانی ده‌ها سوال بی‌جواب را پیش پای این دیدگاه نهاده و زوایای نهان عدم

پاسخگویی معیار نظریه را آشکار می‌کند. رفتار آدمی بر خلاف عوامل طبیعی از قواعد مشخصی پیروی نمی‌کنند که در صورت حضور در زنجیره اسباب بتوان آن را با معیارهای نوعی پیش‌بینی کرد.

همچنین پیش‌بینی رفتار برخی از اسباب انسانی در زنجیره سببی، بر خلاف عوامل طبیعی، لزوماً به معنای سیطره یافتن بر آن اسباب نیست و به عبارت دیگر تکلیف سببیت رفتار خود آن اسباب را مشخص نمی‌کند. همچنین گاه چنان فروض پیچیده‌ای از ترکیب عناصر روانی و مادی اسباب متعدد انسانی، با ارزش‌های سببی گوناگون، پدید می‌آید که معیار ساده نظریه سبب متعارف از پاسخگویی به آن عاجز است. در چنین شرایطی به ناچار باید با ضوابط عرفی سببیت روی آورد که قابلیت انعطاف و تطبیق با فروض دشوار را دارند. اجتماع اسباب انسانی را می‌توان به اجتماع طولی و عرضی تقسیم کرد. در اجتماع عرضی اصولاً بحث از گزینش سبب قانونی پیش نمی‌آید، چرا که رفتار مجمع اسباب در این اجتماع، بی‌آنکه تأثیری بر عامل دیگر داشته باشد، نتیجه را رغم زده است. از این حیث همگی سبب زیان محسوب شده و بسته به کیفیت روانی خویش مسئول خواهند بود. اما بحث در اجتماع طولی اسباب متفاوت است. چرا که گاه اسباب سابق در زنجیره سببی با استیلا بر اسباب ما بعد خود، از ارزش علی رفتار آنان کاسته و گاه اسباب جدیدالورود به این زنجیره، رابطه اسباب سابق با وقوع نتیجه را قطع می‌کنند. از این رو عمده ضوابط حاکم بر فروض اجتماع طولی اسباب انسانی، حول محور مفاهیم سبب حائل و سبب اقوا می‌گردد.

زنجیره طولی اسباب انسانی را می‌توان از حیث مادی به دو نوع تفکیک کرد:

نخست اجتماع اسبابی که هیچکدام، بی‌واسطه با نتیجه در ارتباط نیستند، اگر چه برخی نزدیک‌تر به آن و برخی دورترند. دوم اجتماع اسبابی که یکی از آنها به‌عنوان مباشر، بی‌واسطه با نتیجه در ارتباط است. گاه به موجب قاعده "آخرین فرصت اجتناب" آثاری بر این تفکیک مرتبت است. به ویژه در مواردی که ضوابط عرفی مبتنی بر عناصر رکن روانی از یافتن پاسخ قطعی سبب قانونی نا توانند. با در نظر گرفتن این پیش فرض‌ها، می‌توان عمده ضوابط عرفی را به اختصار چنین تبیین کرد:

در صورت اختلاف اسباب در علم به موضوع یا برخی کیفیات آن، به نحوی که برخی عوامل جاهل بوده یا امر بر آن مشتبه شده باشد، نتیجه تنها به عامل آگاه منتسب خواهد بود، اعم از آنکه عامل سبب دور یا نزدیک و یا مباشر باشد. در صورت تساوی اسباب در علم یا جهل، در صورتی که اجتماع طولی اسباب بدون مباشر، ظاهراً نتیجه به همه اسباب منتسب می‌گردد. قاعده کلی در مورد اکراه آن است که به رغم غلبه جلوه‌های مادی سببیت در رفتار اکراه شونده، عرف همواره نتیجه را به اکراه کننده منتسب می‌کند. دلیل آن خدشه‌ای است که به عنصر اختیار به عنوان یک کیفیت روانی در اکراه شونده وارد شده است. در صورت احراز جمیع شرایط تحقق اکراه، استثنایی بر این قاعده عرفی وارد نیست و حکم خاص مسئولیت اکراه شونده در قتل منشأ روایی داشته و بر مصالح دیگری تکیه دارد (بازگیر، ۱۳۷۶). در فرض اجتماع مباشر عامد با سایر اسباب با هر کیفیت روانی، اصل بر انتساب نتیجه به مباشر است، چرا که در چنین فروضی مباشر واجد تمام

شاخصه‌های مادی و روانی است که در تشخیص سبب قانونی به کار می‌آید و رفتار او رابطه سببیت میان رفتار سایر عوامل را با نتیجه قطع می‌کند. همین حکم در مورد اجتماع سبب نزدیک عامد با سایر اسباب دور غیر عامد نیز صادق است.

فرض اجتماع مباشر مقصر و سبب عامد، عرصه تقابل دو رویکرد مادی و روانی خصوص سببیت است. اقوال موجود در این فرض چنان ناهمگون است که با قاعده کشیدن بسیار دشوار به نظر می‌رسد. با این وجود می‌توان شاخصه‌هایی را در جهت بخشی به قضاوت عرف لحاظ کرد: نخست آنکه اگر عنصر قصد در سبب همراه با سوء نیت قبلی باشد بر ارزش سببی آن می‌افزاید. دوم آنکه اگر سبب عامد، مداخله توأم با تقصیر مباشر را در تحقق طرح مجرمانه خویش پیش‌بینی کرده باشد، در گزینش سبب قانونی نسبت به مباشر برتری می‌یابد. و سوم آنکه در چنین فروضی درجه تقصیر از اهمیت بسزایی برخوردار است. اصولاً تقصیر فاحش مباشر می‌تواند رابطه سببیت را میان رفتار سبب و وقوع نتیجه قطع نماید. همین ضوابط را می‌توان به فروض اجتماع سبب دور عامد با سایر اسباب نزدیک‌تر مقصر نیز تسری داد. در فرض اجتماع طولی اسباب بدون مباشر، در صورتی که تمام عوامل وقوع نتیجه را قصد کرده باشند، به موجب قسمت اخیر ماده ۵۳۵ قانون جدید مجازات اسلامی شرکای در جنایت محسوب شده و نتیجه به همگی منتسب خواهد بود. این تغییر رویکرد قانون‌گذار همسو با ضوابط عرفی است که توجه به عناصر روانی را در کنار عناصر مادی جهت تشخیص اسباب قانونی توصیه می‌کند. در فرض اجتماع اسبابی که برخی از آنان در وقوع نتیجه تقصیر داشته و برخی بی تقصیرند، همواره عامل مقصر سبب قانونی نتیجه خواهد بود، اگر چه اسباب فاقد تقصیر، مباشرت در وقوع نتیجه داشته باشند. در فرض اجتماع اسباب مقصر بدون مباشر در صورتی که تأثیر اسباب در حدوث نتیجه هم زمان نباشد، به موجب ماده ۵۳۵ ق.م.ا تنها سبب مقدم در تأثیر ضامن است. اما در فروضی که تقدم و تأخر تأثیر اسباب قابل تشخیص نبوده یا تأثیر همگی بر حدوث نتیجه هم‌زمان باشد اصل بر انتساب نتیجه به همه اسباب است، با این حال امکان اثبات خلاف آن با توجه به اختلاف فاحش شدت و ضعف تقصیر اسباب وجود دارد. در فرض اجتماع سبب و مباشر مقصر، با توجه به غلبه جلوه مادی سببیت و قاعده آخرین فرصت اجتناب، اصل بر انتساب نتیجه به مباشر است. با این حال گاه تقصیر سبب چنان در وقوع نتیجه محسوس است که عرف هر دو عامل را سبب وقوع زیان می‌شناسد. به ویژه زمانی که تأثیر تقصیر سبب تا زمان وقوع حادثه استمرار داشته و برای مباشر قابل پیش‌بینی نبوده باشد. اینها، تنها قواعد اولیه ایست که به نحوه قضاوت‌های عرفی حاکم است. در هریک از فروع، به ویژه فروعی که به دشواری‌های آن اشاره شد، بی‌گمان ضوابطی حکم فرماست که به تبع آن فرض، با پیچیدگی‌های بیشتری همراه است. در واقع قضاوت عرف هیچ‌گاه خالی از این ضوابط نیست، بلکه گاه فهم و تبیین آن در قالب کلام دشوار است. با این حال چنانچه مقام قضایی ضرورت استدلال در زمینه سببیت را در یافته (ضرورتی که نظام حقوقی انگلستان قرن‌هاست آن را دریافته است) و مراجع عالی التزام به این امر را در احکام مطالبه کنند، (چنانکه مراجع عالی

قضایی در فرانسه چنین می‌کنند) به مرور زمان گنجینه ارزشمندی از آرای قضایی در اختیار محققان قرار خواهد گرفت که به تقویت پایه‌های نظری دانش حقوق در این حوزه می‌انجامد.

۷- رابطه سببیت و عنصر معنوی جرم

در جرایم عمدی، عنصر معنوی عمد در فعل (قصد فعل) و عمد در نتیجه (قصد نتیجه) و جرایم غیر عمد تقصیر جزایی است. بحث در باره عنصر معنوی ارتباطی با انتساب مادی نتیجه به رفتار مرتکب ندارد، ولی برای مسئول شناختن مرتکب و تعیین نوع مسئولیت از نظر عمد یا غیر عمد حائز اهمیت است؛ اشاره‌ای به اهم این مورد ضروری است:

۷-۱- اهمیت از نظر مسئول شناختن مرتکب

ممکن است نتیجه به مرتکب مستند باشد و تردیدی نسبت به این استناد وجود نداشته باشد. مثلاً مقتول به جهت اصابت گلوله‌ایی که مرتکب به سمت وی شلیک کرده، کشته شده باشد. ولی آیا این برای مسئول شناختن مرتکب کافی است؟ وجود شرایط مسئولیت کیفری برای مسئول شناختن وی ضروری است. ماده ۱۴۰ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) مقرر می‌دارد «مسئولیت کیفری در حدود، قصاص و تعزیرات تنها زمانی محقق است که فرد حین ارتکاب جرم، عاقل، بالغ، و مختار باشد...» بررسی مورد مرتبط با جنون، نابالغ بودن و فقدان اراده، در ارتباط با مسئولیت کیفری حائز اهمیت است. قواعد عام مربوط به مسئولیت کیفری، ممکن است مواجه با استثنائاتی شود که مستلزم بررسی است. مثلاً اگر در قتل، که مطابق ماده ۱۴۰ یاد شده و مواد ۳۷۵ تا ۳۸۰ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) احکام آن پیش‌بینی شده است. برخی از این موارد، ممکن است بر اصل مسأله رابطه استنادی تأثیرگذار باشد به گونه‌ای که رفتار را به فاعل مادی منتسب سازد و کسی که نتیجه را ایجاد نکرده، مسئول بشناسد که در اصطلاح به آن فاعل معنوی گفته می‌شود. مثلاً طبق تبصره یک ماده ۳۷۵ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) اگر اکراه شونده طفل غیر ممیز یا مجنون باشد فقط اکراه کننده محکوم به قصاص است. در این گونه موارد، اکراه که از موضوعات مرتبط با عنصر معنوی است، در تعیین شخص مسئول و تبیین رابطه استنادی مؤثر است. ماده ۳۷۹ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) نیز مصداق دیگری را مطرح نموده که اکراه، آگاهی و توجه که مرتبط با عنصر معنوی است در تعیین شخص مسئول و نوع قتل مؤثر است، در حالی که فعل از نظر مادی به شخص دیگری مستند است. همین مورد در جنایت خطای محض، حائز اهمیت است. در مواردی که مرتکب قصد فعل و قصد جنایت واقع شده بر مجنی علیه را نداشته باشد، خطای محض نامیده می‌شود. در این گونه موارد، جنایت از نظر مادی به مرتکب مستند است، ولی موضوعات مرتبط با عنصر معنوی، مسئولیت را متوجه کسی دیگر که هیچ دخالتی در ایجاد نتیجه نداشته است، می‌داند. بند الف ماده ۲۹۲ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) جنایات ارتکاب یافته در حالت خواب و بیهوشی و مانند آن‌ها را خطای محض دانسته و مسئولیت آن متوجه عاقله می‌داند. جنایت ارتکاب یافته به وسیله صغیر و مجنون، طبق بند ب همان ماده، همین حکم را دارد. مفاده این ماده آشکار در تقابل با اصول حقوق کیفری است.

قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) برای رفع این ایراد نسبت به مقررات سابق، سازه و کاری را پیش‌بینی نموده بر اساس تبصره ماده ۲۹۲ قانون یاد شده: «در مورد بندهای (الف) و (ب) هرگاه مرتکب آگاه و متوجه باشد که اقدام او نوعاً موجب جنایات بر دیگری می‌گردد، جنایات عمدی محسوب می‌شود». عنصر آگاهی و توجه مرتبط با عنصر معنوی است که جنایت را از خطای محض به عمدی تغییر می‌دهد، که در نتیجه آن، مسئولیت از عاقله به مرتکب اصلی که نتیجه را ایجاد کرده، باز می‌گردد. موارد دیگری که مفهوم آگاهی و توجه در آن مطرح شده است. بند ب و پ ماده ۲۹۰ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) است که از نوآوری‌های این قانون نیز محسوب می‌شود. بر اساس بند ب ماده یاد شده: «هرگاه مرتکب، عمداً کاری انجام دهد که نوعاً موجب جنایت واقع شده یا نظیر آن، می‌گردد، هرچند قصد ارتکاب آن جنایت و نظیر آن را نداشته باشد ولی آگاه و متوجه بوده که آن کار نوعاً موجب جنایت یا نظیر آن می‌شود». این جنایت علی‌رغم فقدان قصد قتل، عمدی محسوب می‌شود. همین مورد در بند پ ماده یاد شده هم مورد توجه قرار گرفته است.

۲-۷- اهمیت از نظر نوع جنایت

بر اساس عنصر مادی، استناد نتیجه به رفتار مرتکب مشخص می‌گردد، ولی اصولاً نوع جنایت را نمی‌توان بر اساس عنصر مادی مشخص نمود. این موارد شامل قصد نتیجه و بدون قصد نتیجه می‌باشد. داشتن قصد جنایت موجب عمدی محسوب شدن آن می‌شود و در غیر این صورت با توجه به بند ب، پ و ت ماده ۲۹۰ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) نوع جنایت تعیین خواهد شد. در ضمن مواد دیگر قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) با توجه به عنصر معنوی، نوع جنایت تعیین می‌شود. مواد ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، و... مصادیق آن‌ها را به تفسیر بیان داشته است.

۸- تقصیر و سببیت

عنصر معنوی جرایم غیر عمدی، تقصیر است. در صورت فقدان تقصیر، علی‌رغم استناد نتیجه به رفتار مثبت یا منفی مرتکب، مسئولیتی وجود نخواهد داشت. بر اساس ماده ۱۴۵ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲): «تحقق جرایم غیر عمدی، منوط به احراز تقصیر مرتکب است و...». در جنایت عمدی، رابطه سببیت بین فعل و مرتکب و نتیجه باید احراز گردد، ولی در جنایت غیر عمدی باید این رابطه بین تقصیر و نتیجه ایجاد شده، احراز گردد. فروعات زیادی در اینجا قابل بررسی خواهد بود، مانند مصادیق تقصیر، تقصیر مرتکب، تقصیر بزه دیده و... که بحث تفصیلی آن از حوصله این نوشتار خارج است که اهمیت بحث عنصر معنوی را در موضوع سببیت مشخص می‌سازد.

۹- نتیجه‌گیری

از آنجا که یکی از مهمترین نظریه‌های تسبیب، سبب متعارف است اتکا به مفاهیم عمد و تقصیر در باب تسبیب لازم ضروری است و حتی برای احراز سبب قانونی هم بسیار مهم است. شناخت قواعد و ملاک عناصر روانی از لجام گسیختگی و اعمال سلیقه شخصی در امر تعیین تسبیب در زنجیره‌های پیچیده کاسته و

ضرورت آراستن آرای قضایی به استدلال‌های خوبی در شناخت رکن روانی بسیار حائز اهمیت است گرچه واضح و درست است که درک مفاهیم عناصر در هم تنیده‌هایی که در ذهن روان مرتکب رخ داده و رکن روانی را تشکیل می‌دهد با دشواری همراه است اما اگر از پس مفاهیمی چون اراده، علم و آگاهی و قصد و تقصیر و همینطور مصادیق و معیار تسبیب در تحقیق به خوبی برآمده باشیم بررسی و شناخت رکن روانی در تسبیب حاصل می‌آید. مشخص است بحث سببیت در حقوق کیفری از اهم بحث‌های حقوقی کیفری است و بررسی رکن روانی جرایم از پیچیده‌ترین موضوعات حقوق کیفری است. بعضاً دو موضوع سخت و پیچیده حقوق کیفری یعنی سببیت و عنصر معنوی در کنار هم نیاز به مطالعات و پژوهش‌های فراوان و تحقیقات زیاد دارد. قانون مجازات جدید _ سببیت در جرایم عمدی و غیرعمدی بحث نموده است و در ماده ۲۹۵ قانون جدید هم از ارتکاب و یافتن راه و منطق برای نمونه‌ها و مثال جدید دارد و مانند نظریه علل غیر مستقیم و مثال بارز آن تمامی عوامل شهرسازی و خانه سازی در حادثه زلزله کرمانشاه که می‌توان اسباب غیر مستقیم را محاکمه نمود و برای آنها مسئولیت کیفری و بدنی در نظر گرفت. لذا رکن روانی فعل و انتقادات سرزنش پذیر کافی است که در قالب‌های گوناگون نمود پیدا می‌کند و از ارکان شبکه جرم هستند. در آثار نویسندگان از چهار عنصر اراده، آگاهی، قصد و تقصیر به‌عنوان اجزای عنصر روانی با مسئولیت و اراده به معنی توانایی و خواستن است. عمده مفاهیم با عنصر روانی در دو دسته قصد و تقصیر در مواد ۱۴۴ و ۱۴۵ آمده است و عنصر آگاهی به‌عنوان بخشی از ساختار متشکله عناصر قصد و تقصیر قابل بررسی است. چنانکه در جرایم عمدی علم مرتکب به موضوع رفتار ضروری است و در جرایم غیر عمدی تقصیر که عبارت است از جهل مرتکب آنجا که انتظار آگاهی از او می‌رود. نکته اساس در حقوق کیفری در خصوص رکن روانی در جنایات علیه نفس که آن از ارکان جرم محسوب نشده و رکن روانی در جرایم تنها عهده‌دار تعیین نوع جنایت است. سببیت در حقوق کیفری مجموعه‌ای از عناصر معنوی و روانی است با نتیجه مجرمانه به نحوی که این عناصر سببیت قانونی را از میان اسباب واقعی مجزا می‌سازد. احراز رکن روانی در جرایم عمدی که حتمی و مسلم است و احراز تقصیر در جرایم غیرعمدی نیز حتمی است اما پیشنهاد می‌شود ما مفهوم تقصیر را به درستی تفسیر و بین درجات آن قائل به تفکیک شویم. گرچه رکن روانی و احراز آن همیشه یکی از سختی‌های پرونده‌های کیفری در دستگاه عدلت کیفری می‌باشد. هم‌چنانکه در احراز رابطه سببیت بین رفتار و نتیجه‌ی مجرمانه به‌عنوان یکی از اجزای تشکیل دهنده عنصر مادی جنایت، احراز عنصر معنوی هم در ترک فعل‌ها و هم فعل‌ها و هم به نحو مباشرت و هم به نحوه سبب می‌باشد.

منابع:

- ۱- امین کلپیر، نصرالله (۱۳۹۴)، «بررسی رکن روانی جرم از دیدگاه فقه و حقوق موضوعه ایران»، تحقیقات جدید در علوم انسانی، سال اول، شماره ۶، پاییز، صص ۸۱-۹۱.
- ۲- پاد، ابراهیم (۱۳۸۱)، «حقوق کیفری اختصاصی»، انتشارات رهم، تهران، چاپ اول، جلد اول.
- ۳- جانی پور، مجتبی؛ عباسی، مراد (۱۳۹۲)، بررسی مسئولیت مطلق از منظر حقوق کیفری و فقه امامیه با تأکید بر مسئولیت پزشک»، فقه حقوق اسلامی. مقاله ۲. دوره ۶. شماره ۶. بهار و تابستان ۱۳۹۲، ۵۳-۲۳.
- ۴- جباری، بهنام، (۱۳۷۶)، «بررسی عنصر معنوی جرایم عمدی در حقوق کیفری ایران»، پایان نامه کارشناسی ارشد، حقوق جزا و جرم شناسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.
- ۵- حاجی نوری، غلامرضا (۱۳۸۹)، «مطالعه رهیافت‌های سببیت در مسئولیت مدنی»، نشریه علمی-پژوهشی فقه و حقوق اسلامی، شماره اول، پاییز- زمستان.
- ۶- حسنی، محمود نجیب (۱۳۸۵)، «رابطه سببیت در حقوق کیفری»، ترجمه: سید علی عباس‌نای زارع؛ انتشارات دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، چاپ اول.
- ۷- خادم رضوی، قاسم؛ نوعی، الیاس؛ مهرپویان، آزاده (۱۳۹۴)، «رابطه سببیت در مسئولیت ناشی از بی-احتیاطی؛ نگاهی تطبیقی به حقوق مسئولیت مدنی ایران و انگلستان»، پژوهش حقوق خصوصی سال سوم، بهار شماره ۱۰.
- ۸- خالقی، علی و رجب، محمد علی (۱۳۹۲)، «تحلیل معیار نوعی در عنصر روانی جرم قتل عمدی (مطالعه تطبیقی)»، پژوهشنامه حقوق کیفری، شماره ۱، بهار-تابستان ۱۳۹۲.
- ۹- دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۲)، «لغت نامه دهخدا»، موسسه انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۰- رستمی، هادی. شعبانی کند سری، هادی (۱۳۹۵) «احراز رابطه سببیت در فرض مداخله عوامل گوناگون در جنایات و خسارات مالی (با تأکید بر قانون مجازات اسلامی ۱۳۹۲)»، پژوهش حقوق کیفری، سال چهارم، شماره پانزدهم، تابستان، صص ۱۴۳-۱۷۱.
- ۱۱- سپهوند، امیرخان (۱۳۸۸)، «جرائم علیه اشخاص»، مجمع علمی و فرهنگی مجد. تهران.
- ۱۲- شیری، عباس (۱۳۹۷)، «درسنامه حقوق کیفری اختصاصی»، دانشگاه تهران، انتشارات دانشکده حقوق.
- ۱۳- طاهری‌نسب، یزدالله (۱۳۸۹)، «رابطه علیت در حقوق کیفری ایران و انگلستان»، انتشارات دادگستر، چاپ دوم، تهران.
- ۱۴- غمامی، مجید (۱۳۹۰)، «قابلیت پیش‌بینی ضرر در مسئولیت مدنی»، شرکت سهامی انتشار، چاپ اول، تهران.
- ۱۵- بازگیر، یدالله (۱۳۷۶)، قانون مجازات اسلامی در آئینه آراء دیوان عالی کشور، قتل عمد»، دو مجلد، چاپ اول، انتشارات ققنوس.
- ۱۶- قیاسی، جلال‌الدین (۱۳۷۵)، «تسبیب در قوانین کیفری»، انتشارات مدین، چاپ اول.
- ۱۷- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۴)، «الزامات خارج از قرارداد: ضمان قهری»، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، چاپ چهارم.
- ۱۸- لفیوه واین‌آر (۱۳۹۰)، «سببیت و قتل در نظام کیفری ایالات متحده آمریکا»، ترجمه: حسین آقای‌نیا. ویرایش پنجم. چاپ دوم، تابستان میزان.
- ۱۹- محسنی، مرتضی (۱۳۷۵)، «دوره حقوق جزای عمومی (پدیده جنایی)»، جلد دوم، انتشارات کتابخانه گنج دانش، چاپ اول.
- ۲۰- مرادی، حسن؛ شهبازی، علی (۱۳۹۴)، «عنصر معنوی قتل عمدی در قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲»، پژوهش حقوق کیفری، سال چهارم، شماره سیزدهم، زمستان، ۴۳-۷۰.
- ۲۱- میر محمد صادقی، حسین (۱۳۹۵)، «جرائم علیه اشخاص»، چاپ ۲۲، زمستان. میزان.
- ۲۲- نوربها، رضا (۱۳۹۶)، «زمینه حقوق جزای عمومی»، تجدیدنظر شده به وسیله دکتر عباس شیری، ویراست جدید، نشر میزان، تهران.
- ۲۳- هارت. اچ. ال. ای؛ هونوره تونی (۱۳۸۹)، «سببیت در حقوق (حقوق کیفری)»، ترجمه حسین آقای‌نیا. میزان.